



# نبات خانومی

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود. زیر گنبد کبود،  
یک آبادی بود که مردم آن با هم یار و رفیق بودند و به خوبی  
و خوشی کنار هم زندگی می کردند.



توی هر خانه هم چند تا بچه بود. دخترهای باهوش و کوشا  
با پسرهای کاری و دانا. اما توی یکی از این خانه‌ها، دختر  
کوچولویی بود که نگو و نپرس!

زرنگ و زبل، نترس و هوشیار، دانا و کوشا، اسمش نبات بود  
ولی همه به او می گفتند: «نبات خانومی.»

اگر می خواهی بدانی، نبات خانومی چه کارهای جالبی انجام  
می دهد، باید کتاب «نبات خانومی» را بخوانی. این کتاب نوشته  
ناصر یوسفی است و تصویرهای قشنگ آن کار خانم رویا بیژنی  
است و نشر پیدایش آن را به چاپ رسانده است.

